

بررسی تطبیقی چکامه‌های ابوطیب متنبی و مسعود سعد سلمان

فاطمه اشراقی* - نرگس گنجی**

چکیده

یکی از ارزشمندترین موضوعات ادبیات تطبیقی، به سبب روابط تاریخی و فرهنگی دیرین میان فارسی‌زبانان و ملل عرب، بررسی پیوندهای ادب فارسی و عربی است. وام‌ستانی شاعران پارسی‌گوی از شاعران عرب به ویژه از ابوطیب متنبی شاعر شهیر دوره عباسی (۳۵۴ - ۳۰۳ هـ.ق.)، از موضوعات دلاویز این بخش از ادبیات تطبیقی است. این پژوهش به بررسی دیوان مسعود سعد سلمان (۵۱۵ - ۴۳۸ هـ.ق.) شاعر پارسی‌گوی دوره غزنوی می‌پردازد تا چند و چون تأثیر متنبی بر سروده‌های وی را روشن سازد زیرا وی از جمله شاعرانی است که مهارتش در زبان عربی و آشنایی‌اش با دیوان متنبی، به بهره‌گیری هنرمندانه از مضامین سروده‌های این شاعر عرب انجامیده است. افزون بر این، همسانی در اندیشه و احساس و زیستن در شرایط سیاسی نسبتاً مشابه، سبب فراخوانی و همخوانی برخی مضامین در آثار دو شاعر شده است.

این پژوهش با نگاهی تطبیقی به چکامه‌های ابوطیب متنبی و مسعود سعد سلمان، به بررسی درون‌مایه‌های همسان میان اشعار دو دیوان می‌پردازد و با آوردن نمونه‌های متعدد نشان می‌دهد که مسعود سعد گاه به برگردان ابیاتی از متنبی پرداخته و هنرمندانه از آن‌ها سود جسته است. آنگاه مضامینی مشترک را مطرح می‌سازد که برخاسته از توارد خاطر میان این دو شاعر است و نمی‌توان آن‌ها را ترجمه یا اقتباس به شمار آورد.

واژه‌های کلیدی

ادبیات تطبیقی، ابوطیب المتنبی، مسعود سعد سلمان، مضامین مشترک.

۱ - مقدمه

کثرت مهاجرت دوسویه میان اقوام فارس و عرب در نخستین قرون هجری و روی آوردن ایرانیان به فراگیری زبان عربی و ادبیات آن، منجر به ظهور انبوهی از شاعران فارسی‌زبان عربی‌سرا گشت که به زبان عربی طبع‌آزمایی می‌کردند.

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه اصفهان f.ishraqi@yahoo.com

** استادیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه اصفهان (نویسنده مسؤل) nargesgangi@yahoo.com

شاعران دوزبانه (= ذو اللسانین) در کنار این که درونمایه‌های دلاویز ادب فارسی را به ادب عربی وام می‌دادند، از عبارات و مضامین شعری دیوان شاعران عرب در چکامه‌های خود بهره می‌بردند و از این رهگذر هم بر غنای شعر خود می‌افزودند و هم قوت سخنوری خود را ابراز می‌کردند. بدین گونه بود که ادب عربی چنان تأثیری بر ادب فارسی نهاد که تا قرن دهم کمتر شاعر فارسی‌زبانی را می‌توان یافت که در اشعار خود از عبارات و مضامین شعر عربی اقتباس نکرده باشد و نیم‌نگاهی به دیوان شاعران عرب نداشته باشد.

توجه به ادب عربی و اشاعه زبان عربی با روی کار آمدن سلاطین ترک‌نژاد غزنوی و سلجوقی که برای تثبیت قدرت خود و مشروعیت بخشیدن به حکومتشان می‌کوشیدند در ظاهر خود را مطیع خلفای عباسی بدانند، افزون‌تر از پیش شد (بهار، ۱۳۳۷: ۲/ ۶۵؛ مومن، ۱۳۷۱: ۱۳۴ و ۱۳۳) تا آنجا که پیش از دوره صفوی در هیچ دوره‌ای نیست که شاعران به شعر عرب بی‌توجه بوده باشند (شمیسا، ۱۳۸۲: ۱۴۱). فزونی واژگان عربی و مضامین شعری آن و آشنایی تمامی دبیران و شاعران با زبان و ادب عربی و تاکید ایشان بر بیان دقیق و ظرایف به این زبان (شمیسا، ۱۳۸۲: ۱۷۳ و ۵۷) و در نهایت فخر فروشی شاعران به تسلط به این زبان و توانایی شاعری خویش در سرایش شعر به عربی و فارسی و نازش به قدرت سخنوری خود - که گاه خویشان را برتر از شاعران عرب می‌انگاشتند - از ویژگی‌های ادب کهن فارسی است (امیری خراسانی، ۱۳۸۳: ۱/ ۳۳).

این پدیده سبب می‌شود که بررسی پیوندهای زبان و ادبیات فارسی و عربی و به طور ویژه، واکاوی وامگیری شاعران ایرانی از ادب عربی، یکی از موضوعات لطیف در ادبیات تطبیقی باشد. حال آن که نباید پنداشت که تمامی مضامین و درون‌مایه‌های شعری مشترک میان فارسی و عربی، نتیجه وامگیری شاعران فارسی‌زبان از ادب عربی است زیرا تشابه معنوی و اشتراک مفاهیم شعری، گاه برخاسته از توارد خاطر است و بسیاری از مضامین می‌تواند به ذهن و اندیشه هر انسانی عموماً و هر شاعری خصوصاً خطور کند. گفته ابو طیب متنبی نیز بر ادعای ما صحه می‌گذارد که «الشَّعْرُ جَادَةٌ رُبَّمَا وَقَعَ حَافِرٌ عَلٰی حَافِرٍ» (البغدادی، ۱۹۹۷: ۲: ۳۵۰).

از این رو باید تنها آن دسته از درون‌مایه‌های شعر فارسی را برآمده از شعر عربی بدانیم که به ترجمه و نقل شباهت دارد. مضامینی را که با وجود اشتراکات معنایی در الفاظ و تصویرآفرینی از یکدیگر دورند، در شمار توارد خاطر آورده‌ایم. بی‌گمان همسانی سرشت و سرنوشت دو شاعر و اشتراکات فرهنگی در این توارد خاطر اثرگذار بوده است.

۲ - مسأله پژوهش

«ابوالطیب المتنبی» شاعر نیک‌آوازه دوره عباسی است که نه تنها بر شعر عربی بلکه بر شعر فارسی تأثیر شگرف نهاده است. شاعران فارسی‌زبان از همان آغاز معانی او را اقتباس می‌کردند، ابیاتش را تضمین می‌کردند، نامش را در قصاید خود می‌آوردند و از برکردن چکامه‌های او را ادب و فضل می‌شمردند (محفوظ، ۱۳۷۷: ۱۸) و از آن که اندیشه و فکر خود را در اشعار شاعر بزرگی همچون متنبی می‌یافتند به او تمثال می‌جستند. مطالعه دیوان وی را سنت می‌دانستند و از او که در باب هر موضوعی هر چند ناچیز بیت یا قصیده‌ای سروده به عنوان «خلاق المعانی» یاد می‌کردند (دودپوتا، ۱۳۸۲: ۱۸). این نکته رشید و طوطا را بر آن داشته که از دیگر شاعران به عنوان فرزندان وی یاد کند و دیوان او را شهره عرب و عجم بداند (محفوظ، ۱۳۷۷: ۱۹ و ۱۸).

مسعود سعد سلمان، شاعر گرانسنگ عصر دوم غرنوی، در شمار شاعرانی است که تحت تأثیر شعر متنبی بوده‌اند. وی به زبان عربی وقوفی کامل داشته است و دیوانی به زبان عربی نگاشته^۱ که امروزه تنها ابیاتی پراکنده از آن برجاست. مسعود سعد با دیوان متنبی و مضامین شعری او مانوس بوده، از آن‌ها به ویژه در ستایشگری‌های اغراق‌آمیز و خودستایی‌های شاعرانه و اندیشه‌های ناب انسانی خود بهره برده است. افزون بر این، اشتراکات بارز شخصیتی دو شاعر و زیستن در اوضاع سیاسی نسبتاً مشترک نیز منجر به آفرینش درون‌مایه‌های همسان شده است. این پدیده ما را بر آن می‌دارد که به بررسی تطبیقی دیوان‌های ابوطیب متنبی و مسعود سعد سلمان پردازیم تا از چند و چون این تأثیرپذیری آگاه شویم.

۳- پیشینه تحقیق

بررسی روابط زبان و ادبیات فارسی و عربی از موضوعات جذاب و شناخته‌شده ادبیات تطبیقی به شمار می‌رود؛ از این روی، کم و بیش پژوهش‌هایی را می‌توان یافت که به بررسی تطبیقی میان شاعران دو زبان و به ویژه وام‌ستانی فارسی‌سرایان از متنبی پرداخته‌اند. پژوهش‌هایی که درباره دیوان مسعود سعد سلمان انجام گرفته تا حدودی محصور به بررسی حبسیه‌های وی و موازنه میان او و دیگر حبسیه‌سرایان فارسی‌گوی بوده است و بررسی جنبه‌های دیگر شعری این شاعر به ندرت مورد اهتمام بوده است. گرچه پیش از این جنبه‌هایی از تأثیر ادبیات عربی در آثار این شاعر مطرح شده است لکن جای خالی بررسی مستقل و دقیقی درباره رویکرد وی به وام‌ستانی از اشعار ابوطیب متنبی - یعنی موضوع این مقاله - احساس می‌شود. با این حال اشاره به برخی مطالعاتی که به طور کلی به تأثیر ادبیات عرب در دیوان مسعود سعد پرداخته‌اند، خالی از فایده نیست:

- «تأثیر الأدب العربی فی أشعار الشاعر الفارسی مسعود اللاهوری»: این مقاله به سال ۲۰۰۴ م. توسط محمد احمد الزغلول در فصلنامه (فصلیه) ایران و العرب نگاشته شده است. وی در این مقاله با ذکر نمونه‌هایی چند به تبیین تأثیرپذیری و اقتباس مسعود سعد از قرآن، حدیث نبوی و شاعران عرب پرداخته است و بدون هیچ تحلیلی تنها دو نمونه از تأثیرپذیری مسعود سعد را از متنبی ذکر کرده است.
- «تحلیل تطبیقی بازتاب فرهنگ عربی در شعر مسعود سعد سلمان»: این مقاله توسط تورج زینی‌وند به سال ۱۳۸۹ در فصلنامه لسان مبین دانشگاه قزوین نگاشته شده است. نویسنده در نگارش و ذکر نمونه‌های شعری، بسیار به مقاله محمد احمد زغلول نظر داشته بدون آن که به این مهم اشاره کرده باشد!

۴- روش تحقیق

مسعود سعد سلمان در چکامه‌هایش، از یک سو به میراث کهن ادب پارسی مانند شاهنامه فردوسی نظر داشته است و از سوی دیگر به وامگیری از ادب عربی به ویژه اشعار ابوفراس حمدانی و ابوطیب متنبی روی آورده است. ویژگی‌های بارز شخصیتی دو شاعر و زیستن آن‌ها در اوضاع سیاسی و فرهنگی نسبتاً مشترک - از جمله رواج مدیحه‌سرایی در دوران این دو شاعر - منجر به آفرینش درون‌مایه‌های همسان در میان این دو شاعر و شیفتگی مسعود سعد نسبت به قصاید متنبی شده است. از این رو، در این بررسی برآنیم که با تکیه بر مکتب فرانسه که مبتنی بر اختلاف زبان و اثبات تأثیرپذیری و پیوندهای تاریخی در موضوع مورد بحث است، به بررسی تطبیقی چکامه‌های متنبی و مسعود سعد

بپردازیم. در آغاز، مضامین همسان را از دیوان این دو شاعر استخراج کرده‌ایم؛ سپس در دو بخش به بررسی این درون‌مایه‌ها پرداختیم؛ نخست به شناسایی مواردی پرداخته‌ایم که مسعود سعد به طور مستقیم تحت تأثیر مضامین متنبی قرار گرفته تا آنجا که گویی سخن وی ترجمه آزاد مضامینی است که جرعه‌های آن از ذهن وقاد و خلاق متنبی برون جهیده است. سپس مضامین مشترکی را یافته‌ایم که می‌توان گفت تنها برآمده از توارد خاطر است و نشانی از تقلید و ترجمه در آن دیده نمی‌شود.

۵ - نگاهی به زندگی دو شاعر

۵ - ۱ - ابوطیب متنبی

«آنگاه که متنبی آمد [صیت او] عالم را فراگرفت و مردمان را به خود مشغول ساخت» (ابن رشیق، ۱۹۶۳: ۱/۱۹۳). شاید بتوان گفت این عبارت بهترین تعریف برای شناخت متنبی و یاد کردن جاودانگی او باشد. ابوالطیب احمد بن الحسین الجعفی الکندی الکوفی، معروف به «المتنبی» به سال ۳۰۳ هـ. ق. در خانواده‌ای فرودست در محله کوفه از پدری که در میان مردم به «عیدان السقا» معروف بود، دیده به جهان گشود (فاخوری، ۱۳۶۴: ۴۳۴). در سال ۳۱۲ هـ. ق. بعد از استیلای قرمطی‌ها بر کوفه، ابوطیب و خانواده‌اش کوفه را ترک گفتند و به بادیه سماوه گریختند و مدت دو سال در آنجا اقامت گزید و با اعراب بادیه معاشرت کرد تا از سرچشمه‌های اصیل زبان عربی سیراب گردد. آنگاه به کوفه بازگشت و به ابوالفضل کوفی قرمطی پیوست و تحت تأثیر آرای او قرار گرفت. آنگاه آهنگ بغداد کرد و زبان به مدح محمد بن عبیدالله علوی و هارون بن اوراجی گشود (ضیف، ۱۳۸۴: ۳۰۸). ابوطیب متنبی که از جوانی نظرها را به سوی خود جلب کرده بود، شاعری تیزهوش و خودشیفته بود تا آنجا که برای ارضای بلندپروازی‌هایش بار دیگر به سماوه بازگشت و بنی کلب را از پی خود روان ساخت و شورشی به راه انداخت اما لؤلؤ، دست‌نشانده اخشیدیان بر حمص، شورش وی را سرکوب کرد و کارش به شکست انجامید و سر از زندان درآورد (عبدالجلیل، ۱۳۸۱: ۱۹۱؛ منوچهریان، ۱۳۸۸: ۱۱).

درباره لقب متنبی (= مدعی نبوت) داستان‌ها و روایات متفاوتی وجود دارد. ابن جنی از جمله کسانی است که به این روایت شک دارند؛ او بر این باور است که متنبی دعوی پیامبری نداشته بلکه مردمان با شنیدن این دو بیت بدو لقب متنبی داده اند:

مَا مَقَامِي بِأَرْضِ نَخْلَةَ إِلَّا
كَمَقَامِ الْمَسِيحِ بَيْنَ الْيَهُودِ
أَنَا فِي أُمَّةٍ تَدَارِكُهَا اللَّوْءُ
هُ غَرِيبٌ كَصَالِحٍ فِي تَمُودٍ^۲

(ضیف، ۱۳۸۴: ۳۰۹؛ ثعالبی، ۱۴۰۳: ۱/۱۴۲). از دیدگاه زکی المحاسنی، وی به سبب تیزهوشی در شعر و نبوغ و تکبر که واکنش نسبت به حسدورزان بوده، به متنبی ملقب شده است (المحاسنی، ۱۹۷۱: ۲۹). ابوطیب متنبی به سال ۳۳۷ هـ. ق به دربار سیف‌الدوله حمدانی در حلب که نماد دولت پرشکوه عرب بود، راه یافت و اندک اندک نزد او به جایگاهی رفیع رسید؛ همین ترقی در کنار غرور بیش از حد و روحیه بلندپروازانه‌اش سبب شد که بسیاری از درباریان آرام ننشینند و میان او و سیف‌الدوله جدایی افکنند (فاخوری، ۱۳۶۴: ۴۲۸). شاعر این بار آهنگ مصر و والی آن، کافور اخشیدی، کرد و برخلاف میل باطنی‌اش او را ثنا گفت. کافور نیز او را وعده حکومت داد اما وعده‌اش با گذشت دو سال محقق نگشت. از این رو متنبی در قصیده‌ای کافور را هجو کرد و به کوفه گریخت. آنگاه به قصد دیدار ابن

العمید، وزیر ادیب و دانشمند رکن الدوله بویه، رهسپار ارجان^۳ و سپس رهسپار شیراز شد و مدایح خویش را به عضدالدوله، امیر آل بویه نثار کرد. وی نیز او را با صلوات فراوان خویش نواخت. در چگونگی مرگ او چنین روایت کرده‌اند که در سال ۳۵۴ هـ. ق. هنگام بازگشت از ایران و در نزدیکی کوفه جمعی از بنی اسد بر وی حمله بردند و نبرد میان آن‌ها شدت گرفت. در این میان چون خود را شکست خورده یافت، آهنگ فرار کرد اما ناگاه غلامش بانگ بر آورد: مگذار بگویند متنّبی از میدان کارزار گریخته؛ مگر تو خود نگفتی:

سَيَعْلَمُ الْجَمْعُ مِمَّنْ ضَمَّ مَجْلِسُنَا بِأَنْتِي خَيْرٌ مِّنْ تَسْعَى بِهِ قَدَمٌ
فَالخَيْلُ وَاللَّيْلُ وَالْبَيْدَاءُ تُعْرِفُنِي وَالسَّيْفُ وَالرَّمْحُ وَالْقِرْطَاسُ وَالْقَلَمُ^۴

این بیت در متنّبی چنان موثر واقع می‌شود که به میدان جنگ باز می‌گردد و عاشقانه مرگ را در آغوش می‌گیرد (ابن خلکان، ۱۹۶۸: ۱/ ۲۲).

۵ - ۲ مسعود سعد سلمان

مسعود سعد سلمان، شاعر بزرگ پارسی‌گوی در نیمه دوم قرن پنجم و آغاز قرن ششم (صفا، ۱۳۷۱: ۲/ ۴۸۳) در میان سال‌های ۴۳۸ و ۴۴۰ هـ ق در لاهور در خاندانی اصیل و با فرهنگ متولد شد (نوریان، ۱۳۷۵: ۱۳). در این زمان از وفات متّبی بیش از ۸۰ سال گذشته بود و وی که مثل اعلاّی توفیق در سخنوری به شمار می‌آمد، در میان شاعران جهان اسلام از عرب و عجم شهرتی وافر داشت. پدر وی از رجال و مستوفیان برجسته و بنام سلطان مسعود بود و مدت پنجاه یا شصت سال سلاطین غزنوی را خدمت کرد (فروزانفر، ۱۳۶۹: ۲۰۷). ظهور مسعود سعد در شاعری، مصادف با سلطنت ابراهیم غزنوی است. گویا در عهد همین پادشاه مسعود به توصیه پدر به دربار راه یافت و هنگامی که سیف الدوله محمود بن ابراهیم به سال ۴۶۹ هـ. ق. والی هندوستان شد، مسعود سعد نیز در شمار نزدیکان او به هند رفت و امارت و سروری یافت و ممدوح شاعران قرار گرفت.

سیف‌الدوله محمود در سال ۴۸۰ هـ. ق. به فرمان پدر زندانی شد و ندیمان و یاران وی نیز به بند گرفتار آمدند. از آن جمله مسعود سعد هفت سال در قلعه‌های سو و دهک و سه سال در قلعه نای زندانی شد گویا این واقعه بر اثر تهمت حاسدان اتفاق افتاده باشد. مسعود سعد در ده سالی که در زندان گذراند، چکامه‌های غرا سرود و از سلطان ابراهیم عفو و از بزرگان یاری طلبید تا به شفاعت یکی از مقرران سلطان عبدالملک عمادالدوله آزاد شد (صفا، ۱۳۷۱: ۲/ ۴۸۷-۴۸۴). آنگاه به لاهور بازگشت و به سر و سامان دادن املاک پدرش پرداخت. در آن سال‌ها عضدالدوله شیرزاد مأمور حکومت هند شده بود و ابونصر وزیر که با مسعود سعد دوستی دیرینه داشت، حکومت چالندر را به وی داد اما دیری نپایید که ابونصر مورد غضب سلطان واقع شد و جملگی یارانش از جمله مسعود سعد محبوس شدند و به مدت هشت سال در زندان مرنج گرفتار آمد (سهیلی خوانساری، بی‌تا: ۳۴). سرانجام به شفاعت ثقه‌الملک مشکان از زندان آزاد شد و عهده‌دار شغل کتابداری در دربار سلطنتی شد که این منصب را تا پایان زندگی‌اش به عهده داشت و عاقبت در سال ۵۱۵ دیده از جهان فرو بست (نوریان، ۱۳۷۵: ۳۰).

مسعود سعد از بزرگان فصحای ایران و از جمله شاعرانی است که به سبک دلپسند و مؤثر خود مشهورند توانایی او در بیان معانی با کلمات گزینش‌شده و چیرگی شگرف او در حسن تنسیق و تناسب ترکیبات انکارناپذیر است. نیروی خیال او سبب شده است که بتواند گاه معنایی را به شیوه‌های گوناگون بیان کند و از این راه تعبیرات و ترکیبات تازه

بیافریند. دیوان فارسی او موجود است و مشتمل بر قصیده، مثنوی، قطعات، ترجیعات، مسمط، غزل و رباعی است اما از میان اشعار وی آنچه در زندان و دوری خود از یار و دیار و بیان دغدغه‌های درونی احوال پریشان خود سروده، بسیار قابل توجه است (صفا، ۱۳۷۱: ۲/ ۴۸۹).

۶- ابیات وامدار متنبی

در این بخش، یازده نمونه از ابیات قصائد مسعود سعد را با ابیاتی مشابه از متنبی مقایسه می‌کنیم تا نشان دهیم که متنبی از اسوه‌های ادبی این شاعر پارسی‌گوی است. ناگفته پیداست که این جستار دلاویز، تنها وابسته به منابع دیگر پژوهشگران نیست و حاصل خوانش دقیق و درنگ بسیار در تمامی سروده‌های دو شاعر است. در این بخش ابیاتی از مسعود سعد را آورده‌ایم که یا درونمایه‌های آن ویژه متنبی است و دیگر شاعران فارس و عرب در آوردن مضامینی از این دست بیشتر وامدار متنبی بوده‌اند و یا ترجمه واژه واژه ابیات این شاعر بزرگ عرب است به گونه‌ای که تقریباً جای تردیدی باقی نمی‌ماند که مسعود سعد از متنبی وام گرفته است.

الف) مسعود سعد آنگاه که درمی‌یابد که ممدوحش عبدالحمید بن احمد از او روی برتافته و گوش به سعایت‌گران سپرده و مقام شامخش را به هیچ گرفته تا آنجا که شاعرنمایان بر او چیرگی یافته و مقرب بارگاه امیر گشته‌اند، برمی‌آشوبد و با بهره بردن از سروده متنبی از عبدالحمید می‌خواهد که مبادا فربگی را آماس انگارد و شاعرنمایان را بر شاعر راستینی همچون او برتری بخشد:

متنبی نکو همی گوید: باز دانند فربهی ز آماس

(مسعود سعد، ۱۳۳۹: ۲۹۶).

این بیت که از مدخل‌های امثال و حکم است (دهخدا، ۱۳۸۵: ۱/ ۳۶۰) برگردان بیتی از ابوطیب متنبی است وی آنگاه که سعایت حسدورزان در سیف‌الدوله اثر نهاد و به دیده حقارت در او نگریست، قصیده‌ای عتاب‌آلود سرود و در آن از بی‌مهری سیف‌الدوله نسبت به خویشتن فریاد شکوی سر داد تا مبادا شاعران دروغین را در شمار شاعران راستین آورد:

أُعِيذُهَا نَظْرَاتٍ مِّمَّنْكَ صَادِقَةً ۵
أَنْ تُحْسِبَ الشَّحْمَ فِيمَنْ شَحْمُهُ وَرَمَّ ۵

(المتنبی، ۱۴۲۸: ۲/ ۲۹۰). ۶

ناگفته نماند که بیت متنبی از نمونه‌های ارسال المثل است (ابن عباد، ۱۹۶۵: ۴۴).

ب) مسعود سعد شاعری است ستایشگر که به دهش‌های ممدوح خویش می‌بالد و خویشتن را وامدار وی می‌داند و عطایای وی را همیشه با خویش دارد چنان که طوق، ملازم گردن قمری است:

عجب نباشد کز منت ایادی تو چو طوق قمری بر گردنم بماند اثر

(۱۸۹).

به همین گونه، شاعر نابغه عرب در ستایش جود و بخشش مغیث بن عجلی، مردمان را قمریان و فاختگانی می‌انگارد که دهش‌های ممدوح طوقی بر گردن ایشان است:

أَقَامَتْ فِي الرَّقَابِ لَهُ أَيَادٍ ۷
هِيَ أَيَطْوَأُ وَالنَّاسُ الْحَمَامُ ۷

(۳۶۱ / ۲)

ج) در جایی دیگر، مسعود سعد ضمن ابراز دغدغه‌های درونی خود، به مخاطب خویش که به تحقیر در او و سروده‌هایش نگریسته، در تشبیهی ضمنی می‌گوید: «کان زربینه در دل خاک جای دارد»:

تو چنان بر گمان که من دونم سخن من نگر که چون والاست
اصل زر عیار از خاک است اصل عودِ قمار نه ز گیاست؟
(۵۲).

مصرع سوم برگرفته از سروده متنبی است که خود را در میان مردم ولی فراتر از آنان می‌بیند و در تشبیهی ضمنی می‌گوید: «کان زر در دل خاک بی‌مقدار است»:

وَدَهْرٌ نَأْسُهُ نَاسٌ صِغَارٌ وَإِنْ كَانَتْ لَهُمْ جُنَّتٌ ضِحَامٌ
وَمَا أَنَا مِنْهُمْ بِالْعَيْشِ فِيهِمْ وَلَكِنْ مَعْدِنُ الذَّهَبِ الرَّغَامُ^۸
(۲ / ۳۵۸).

این بیت متنبی هم در شمار امثال سائره است (ابن عباد، ۱۹۶۵: ۲۶؛ ثعالبی، ۱۴۰۳: ۱ / ۲۶۱).

د) مسعود سعد بار دیگر در فخر و نازش به سخنوری و سخندانی خویش، خطاب به آنان که بهای واقعی او را در نیافته‌اند، می‌گوید:

اگر چه همچو گیا نزد هر کسی خوادم و گر چه همچو صدف غرقه گشته تن بی‌کاست
عجب مدار ز من نظم و نثر خوب و بدیع نه لولو از صدف است و نه انگبین ز گیاست؟
(۵۶).

مصرع چهارم برگرفته از بیت متنبی است. آنگاه که وی را به زندان شهر حمص افکندند، در شعر خود ابراز کرد که گرفتاری در این دخمه، هیچگاه از ارج و بهای او نمی‌کاهد:

لَوْ كَانَ سُكْنَايَ فَيْكَ مَنْقَصَةً لَمْ يَكُنِ الدَّرُّ سَاكِنَ الصِّدْفِ^۹
(۱ / ۴۸۷).

این بیت متنبی نیز از نمونه‌های ارسال المثل است (ابن عباد، ۱۹۶۵: ۲۴).

ه) مسعود سعد ادعا می‌کند که ممدوحش عمادالدین سعید بن منصور هرچند در میان مردمان می‌زید اما سرشتی دیگر دارد همچنان که دیهیم گوهرنشان نسبت به گوهر خام، بهایی فزون‌تر دارد:

بھی ز خلق و هم از خلقی و عجب نبود که هم ز گوهر دارند افسر گوهر
(۲۰۳).

گمان می‌رود که این بیت الهام‌گرفته از سروده متنبی باشد آنجا که در پایان قصیده‌اش در رثای مادر سیف‌الدوله، ممدوح خود را بر همگان چیرگی می‌بخشد و برای پیشبرد ادعای خود تشبیهی ضمنی می‌آورد و می‌گوید: «مشک، برآمده از خون آهوان است». گفتنی است نخستین بار ابوطیب متنبی چنین درونمایه‌ای را در صناعت شعری بسته است و دیگر شاعران به ویژه فارسی‌سرایان را خوش آمده، آن را برگرفته، به شیوه‌های گوناگون در سروده‌های خود از آن بهره برده‌اند:

فَإِنْ تَفُقَ أَيْنَامٌ وَأَنْتَ مِنْهُمْ فَإِنَّ الْمِسْكَ بَعْضُ دَمِ الْقَزَالِ^{۱۰}
(۲ / ۷۷).

نویسنده کتاب «تأثیر شعر عربی بر تکامل شعر فارسی»، بیت مسعود سعد را برگردان بیت متنبی دانسته است (دودپوتا، ۱۳۸۲: ۲۰۲). این بیت متنبی را نیز از نمونه‌های ارسال المثل دانسته‌اند (ابن عباد، ۱۹۶۵: ۳۸).

(و) فخر و نازش به سخنوری و زباندانی از گونه‌های شعری رایج در ادب فارسی و عربی است، از این رو در میان شاعران قدیم، کمتر شاعری را می‌توان یافت که به توانایی خویش فخر نورزیده باشد. از جمله این شاعران مسعود سعد است که در این باره بسیار اغراق‌گویی کرده تا آنجا که دیگر شاعران را شاعرنمایانی ناتوان می‌پندارد و سروده‌های ایشان را پژواکی از چکامه‌های خویش برمی‌شمرد:

مدحت من شنو که مدحت من رشته در بی‌بها باشد
پس از آواز او چو بشنیدی همه آوازا صدا باشد
(۱۰۹).

این بیت نوعی برگردان از مضمون متنبی است زیرا در چکامه‌ای که متنبی در ستایش سیف‌الدوله حمدانی سروده، از ممدوح خود می‌طلبد که به اشعار دیگر شاعران واقعی نهد که او پرنده‌ای خوش‌الحان است و دیگر شاعران تنها پژواک آوای اویند:

وَدَعَّ كُلَّ صَوْتٍ غَيْرَ صَوْتِي فَأَيْتِي أَنَا الصَّائِحُ الْمَحْكِيُّ وَآيَ خِرِّ الصَّدي^{۱۱}
(۱/ ۲۵۹).

(ز) در بیتی دیگر، مسعود سعد به توانایی و چیرگی خویش در میدان سخنوری چنان می‌بالد که با خود می‌گوید:

گویا شود ز خواندن شعرت زبان گنگ روشن شود ز دیدن آن دیده ضریر
(۶۰۲).

مضمون این بیت شباهتی آشکار به یکی از ابیات متنبی دارد؛ وی در چکامه‌ای عتاب‌آلود خطاب به سیف‌الدوله ادعا می‌کند که ممدوحش آن گونه که باید او را قدر نهاده و بهای سخنش را ندانسته، سخنی آن گونه رسا که حتی ناشنویان و نابینایان نیز ارزش آن را درمی‌یابند:

أنا الذي نظرت الأغمى إلى أدبي وأسمعت كلماتي من به صمم^{۱۲}
(۲/ ۲۹۰).

(ح) نمونه بعدی جایی است که شاعر پارسی‌گوی در ستایش عبدالحمید بن احمد بر این باور است که چکامه‌هایش از تشویق مهرآمیز ممدوح قیمت گرفته است؛ آنگاه برای تأیید ادعایش به تشبیهی ضمنی تمسک می‌جوید:

از تو قیمت گرفت گفته من نه عجب زر شود ز مهر نحاس
(۲۹۶).

مصرع اول یادآور بیتی از قصیده میمیه متنبی است که در مدح سیف‌الدوله سروده و در آن پیروزی وی بر دمستق، فرمانده رومیان را ستوده و خود را در شاعری و امدار آن امیر دانسته است:

لَكَ الْحَمْدُ فِي الدَّرِّ الَّذِي لِي لَفْظُهُ فَإِنَّكَ مُعْطِيهِ وَإِلَيَّ نَاطِمٌ^{۱۳}
(۲/ ۳۰۵).

(ط) مسعود سعد در ستایش «ابوالرشد رشید» با الهام از سروده متنبی، مسیر گزاره‌گویی را می‌پیماید:
هر که جوید ز دست تو روزی نیست ممکن که باشدش حرمان

و آن که قرب جوار جاه تو داشت
هیچ باکی ندارد از حدتآن^{۱۴}
و آن که از باس و سطوت تو بخت
داد نتواندش زمانه امان
و آن که از نصرت تو خالی ماند
به هزیمت گریزد از خذلان
(۴۰۸).

وی در این مدیحه از سروده ابوطیب متنبی الهام گرفته است چه این که متنبی نیز در ستایش و بیان شکوه حسین بن اسحاق تنوخی، جایگاه ممدوح را فراتر از حد معقول می‌برد و اراده‌اش را فراتر از قدرت تقدیر می‌شمارد:

فَمَا تَرُزِقُ إِقْدَارُ مَنْ أُنْتَ حَارِمٌ
وَلَا تَحْرِمُ إِقْدَارُ مَنْ أُنْتَ رَازِقٌ^{۱۵}
(۲/۲۳۸).

ی) مسعود سعد نام نیک را بعد از مرگ، زندگی دوباره برای آدمی می‌انگارد:

چو ذکر مردم عمری دگر بود پس از آن
که ثابت است همه ساله منظر از مخبر
(۱۵۸).

بعید نیست که مصرع اول این بیت برگرفته از سروده متنبی است که نکوداشت آدمی را بعد از مرگ، عمر دوباره او می‌داند:

ذُكِرُ الْفَتَى عُمُرُهُ الثَّانِي وَ حَاجَّتُهُ
مَا قَاتَهُ وَ فُضُولُ الْعَيْشِ أَشْغَالٌ^{۱۶}
(۲/۲۳۸).

این بیت مسعود سعد از جمله مدخل‌های امثال و حکم است (دهخدا، ۱۳۸۵: ۸۵۴/۲) و بیت متنبی نیز از امثال سائره است (ابن عباد، ۱۹۶۵: ۶۵؛ ثعالبی، ۱۴۰۳: ۱/۲۵۸).

ک) مسعود سعد در ستایش منصور بن سعید، منزلت او را به خورشید مانند می‌کند که هستی و امدار اوست و مؤنث بودن لفظ خورشید را مضر به وصف ممدوح نمی‌داند:

شکوه جاهش گر دیده را شدی محسوس
سپهر و انجم بودی ازو دخان و شرر
ز ماده بودن، خورشید را مفاخرت است
که طبع اوست معانی بکر را مادر
(۲۰۳).

چه بسا مصرع سوم برگرفته از سروده متنبی در رثای مادر سیف‌الدوله باشد:

وَمَا التَّائِيثُ لِاسْمِ الشَّمْسِ عَيْبٌ
وَلَا التَّذْكِيرُ فَخْرٌ لِلْهِلَالِ^{۱۷}
(۲/۷۶).

۷- مضامین مشترک برآمده از توارد خاطر (=همسان‌اندیشی)

تشابه معنایی گاه برآمده از توارد خاطر است و جلوه‌های گوناگونی است از آزموده‌های شخصی و واقعیات زندگی؛ به دیگر عبارت، «مشابهت افکار و اشتراک مضامین، مبین وحدت نیازهای بشر و همسانی معضلات و معماهای آدمی و تشابه مسایل و دشواری‌های دیروز و امروز او در اینجا و آنجای گیتی» (دامادی، ۱۳۷۹: ۱۵) و مبتنی بر توارد صرف و برآمده از تلقی مشابه طبائع همانند از وقایع به یکدیگر است (زرین کوب، ۱۳۷۰: ۳۱۱).

بر این اساس در این بخش کوشیده‌ایم ابیاتی را از دیوان مسعود سعد گزینش کنیم که درون‌مایه آن کم و بیش در بسیاری از سروده‌های شاعران عربی‌سرا و فارسی‌گوی دیده می‌شود. چنین مفاهیمی به ذهن هر شاعری بلکه هر انسانی خطور می‌کند زیرا برآمده از عبرت‌های روزگار و حکمت‌هایی بر مبنای تجربه فردی است.

الف) مسعود سعد همچون دیگر صاحبان فضیلت از باژگونی روزگار و چیرگی سفلگان بر وارستگان شکایت سر می‌دهد و باور دارد که آنگاه که آدمی در برتری می‌کوشد، اندوهش فزون تر می‌شود؛ از این رو، خردورزان هیچ گاه از گزند روزگار در امان نیستند و توشه‌ای جز اندوه و رنجیدگی از این عالم بر نمی‌گیرند:

فزونت رنج رسد چون به برتری کوشی که مانده‌تر شوی آن‌گه که بر شوی به فراز
(۲۹۲).

این بیت از مدخل‌های امثال و حکم است (دهخدا، ۱۳۸۵: ۱۱۴۲ / ۲) و با این بیت ابوطیب متنبی هم‌مضمون است:

أَفَاضِلُ النَّاسِ أَغْرَاضُ لِيَذَا الزَّمَنِ يَخْلُو مِنَ الْهَمِّ أَخْلَاهُمْ مِنَ الْفِطَنِ^{۱۸}
(۴۵۲ / ۲).

این بیت متنبی را هم از نمونه‌های امثال سائره دانسته‌اند (ابن عباد، ۱۹۶۵: ۳۰؛ ثعالبی، ۱۴۰۳: ۱ / ۲۵۰).

ب) مسعود سعد هر چند در خانواده‌ای اصیل و صاحب حشمت و فضیلت نشو و نمو یافته اما بسیار کم به ایشان می‌بالد و عظمت و جلال را نه در دودمانش بلکه در خویشتن خویش می‌جوید:

گر چه اسلاف من بزرگانند هر یک اندر هنر همه استاد
نسبت از خویشتن کنم چو گهر نه چو خاکسترم کز آتش زاد
(۱۰۶).^{۱۹}

ابوطیب متنبی نیز تنها به خود می‌بالد و بسیار اندک از تبارش سخن به میان آورده باشد زیرا در میان آن‌ها - بر خلاف مسعود سعد که نیاکانش از رجال دوران بوده‌اند - کسی را نمی‌یابد که در عظمت و بزرگواری سرآمد دیگران باشد؛ از این رو همواره بر خود می‌نازد و خویشتن را مفخر گوهر تبار خود می‌داند، هر چند که بلافاصله از باب احتراص (= تکمیل، ابهام‌زدایی) وارد می‌شود و این ابهام را که قومش مردمانی بی‌قدر هستند می‌زداید و چنین ادعا می‌کند که آنان فخر عرب بوده‌اند و پناه دادن به فراریان و فریادرسی رانده‌شدگان مرام و مسلک ایشان بوده است:

لَا يَقُومِي شَرَفْتُ بَلْ شَرَفُوا بِي وَبِنَفْسِي فَخَرْتُ لَا بِجُدُودِي
وَبِهِمْ فَخَرُّ كُلِّ مَنْ نَطَقَ الضَّمًّا دَ وَعَوْدُ الْجَانِي وَعَوْتُ الطَّرِيدِ^{۲۰}
(۲۷۸ / ۱).

ج) مسعود سعد در نکوهش روزگار، آن را بی‌وفایی می‌داند که در دوستی‌اش ناپایدار است و هر آنچه را بخشیده، روزی باز می‌ستاند:

بستد از من زمانه هر چه بداد با که کرده است خود زمانه وفا
(۲۱).

متنبی نیز آرزو می‌کند که ای کاش روزگار زُفتِ سیه‌کاسه‌ای می‌بود که هیچگاه دهش به اندیشه‌اش خطور نمی‌کرد تا بخواهد آن را باز پس گیرد:

أَبْدَأُ تَسْتَرِدُّ مَا نَهَبُ الدُّنَى
يا فَيَا كَيْتَ جُودِهَا كَانَ بُخْلًا^{۲۱}

(۱۳۹ / ۲).

این بیت متنبی را نیز از نمونه‌های ارسال مثل دانسته‌اند (ابن عباد، ۱۹۶۵: ۵۲؛ ثعالبی، ۱۴۰۳: ۱ / ۲۶۱).

د) مسعود سعد در بیان اندوه و رنج بی‌پایان خویش و شکایت از روزگار، پیشامدهای ناگوار را ریزدانه‌های باران می‌داند که همواره بر او فرو می‌ریزند و پایانی برای آن نمی‌بیند:

بلا و محنت و اندوه و رنج و محنت و غم
دمامند به من بر چو قطره‌های مطر

(۱۵۷).

متنبی نیز از فریبکاری دنیا می‌گوید که چگونه به جای رسیدن به آمالش به یک باره باران بلایا و مصایب بر او فرو ریخته است:

أُظْمِتِي الدُّنْيَا فَلَمَّا جِئْتُهَا
مُسْتَسْقِيًّا مَطَّرَتْ عَلَيَّ مَصَائِبًا^{۲۲}

(۱۶۰ / ۱).

ه) فرزند لاهور در ردّ رابطهٔ پیری و کمال، دین‌ورزی را نه در میان پیران سال‌خورده که در میان برنایان جست‌وجو می‌کند:

هزار پیر شناسم که مشرک و گبر است
هزار کودک دانم که ازهد الزهداست

(۵۶).

متنبی نیز بر این باور پای می‌فشارد که جوانی مانع خردوزی نیست:

فَمَا الْحِدَاثَةُ مِنْ جِلْمٍ بِمَانَعَةٍ
قَدْ يُوْجَدُ الْحِلْمُ فِي الشُّبَّانِ وَالشُّيْبِ^{۲۳}

(۱۸۵ / ۱).

بیت متنبی از نمونه‌های ارسال مثل است (ابن عباد، ۱۹۶۵: ۵۹).

و) مسعود سعد آنگاه که در اوج خودستایی و خودبزرگ‌بینی قرار می‌گیرد، فراتر از خویشتن کسی را نمی‌یابد و همتایی برای خود نمی‌انگارد تا آنجا که می‌پندارد هیچ کس را یارای برابری با او نیست و هیچ دیاری نیست مگر آن که نام او شهرهٔ آن گشته باشد و هیچ شاعری در عرب و عجم یافت نمی‌شود که در زباندانی و سخنوری همسنگ او باشد:

هر جای که مسعود سعد باشد
کس با او پهلو چگونه ساید

(۱۰۴).

نیست جایی ز ذکر من خالی
گر چه شهری است یا بیابانی است

(۶۸).

منم کاندر عجم و اندر عرب، کس
نبیند چون من از چیره‌زبانی

(۶۳).

چکامه‌های متنبی نیز آیینۀ احوال اوست تا آنجا که هیچ قصیده‌ای نمی‌سراید مگر آن که از خود سخن به میان بیاورد. حتی آنجا که می‌باید بر قدر ممدوح خود بیفزاید و خود را بی‌قدر شمرد باز بر خویشتن می‌بالد (فاخوری، ۱۳۶۴: ۴۴۱) و خود را فراتر از دیگران به تصویر می‌کشد:

إِنْ أَكُنْ مُعْجَبًا فَعُجِبْتُ عَجِيبٍ لَمْ يَجِدْ فَوْقَ نَفْسِهِ مِنْ مَزِيدٍ^{۲۴}
(۱/ ۲۷۸).

ز) مسعود سعد با بهره‌گیری از آرایه جناس تام میان دو واژه «پرنیان» راه مبالغه در پیش می‌گیرد و خویشتن را از رنجوری شب‌های دیجور زندان به تار پرنیان (= حریر) و از بیجانگی به بوم نگارگری مانند می‌کند:
چون تار پرنیان تنم از لاغری و من مانم همی به صورت بیجان پرنیان
(۴۲۹).

ابوطیب متنبی نیز در چکامه‌ای سه بیتی که در ایام شباب سروده است، در بیان شدت عشق خود هنگامه هجران یار، در وصف لاغری و رنجوری تا بدانجا مبالغه می‌کند که اگر با مخاطبان خویش سخن نگوید، او را دیدن نتوانند:
رُوحٌ تَرَدَّدَتْ فِي مِثْلِ الْخِلَالِ إِذَا أَطَارَتْ الرَّيْحُ عَنْهُ الثَّوْبُ لَمْ يَبِينِ
كَفَيَ بَجْسَمِي نُحُولًا أَتْنِي رَجُلٌ لَوْلَا مُخَاطَبَتِي إِيَّاكَ لَمْ تَرَنِي^{۲۵}
(۲/ ۴۳۹ - ۴۳۸).

ح) مسعود سعد آنگاه که از کردار مردمان زمانش به ستوه می‌آید، آنان را چهارپایانی می‌انگارد که خوی حیوانی دارند:
ز اهل عصر چه خواهم که اهل عصر همه به خوی طبع ستوران ماده را مانند
(۱۲۱).

متنبی نیز مانند مسعود سعد از فراز قلعه خود بزرگ‌بینی به همگنان خویش درمی‌نگرد و خویشتن را جدای از ایشان می‌داند تا آنجا که به دیده تحقیر به ایشان درمی‌نگرد و آنان را گوسفندانی می‌داند که در پی شبان، روان هستند و هیچ در نمی‌یابند:

بِكُلِّ أَرْضٍ وَطَيْتُهَا أُمَّمٌ تُرْعِي لِعَبْدٍ كَأَنَّهَا غَنَمٌ^{۲۶}
(۲/ ۳۵۱).

ط) مسعود سعد شاعری است بلندطبع که به خواری و زبونی در برابر دشمن تن در نمی‌دهد و از چرخ دوار و مردمانش زبونی نمی‌کشد:

نشوم خاضع عدو هرگز گرچه بر آسمان کند مسکن
(۳۹۴).

متنبی نیز در این باره داد سخن می‌دهد و عزت را در شراره‌های دوزخ می‌جوید و ذلت را در فردوس برین ترک می‌گوید:

فَأَطْلُبُ الْعِزَّ فِي لُظْيِ وَذَرِ الدُّلَّ لَ وَ لَوْ كَانَ فِي جَنَّاتِ الْخُلُودِ^{۲۷}
(۱/ ۲۷۸).

ی) مسعود سعد در چامه‌ای اندرزوار از مخاطب خود می‌طلبد که بر گذشته خود افسوس نخورد، یادی از آن نبرد و به فرادها نیز چشم از درنبدد و تنها امروز را دریابد:

دی رفت و جز امروز مدان عمر که امید بسیار بفرساید و برساید جان را
(۵۸۱).

متنبی نیز به این موضوع می‌پردازد و بر این مهم تأکید می‌ورزد که سرور آدمی نمی‌پاید و اندوه از کفررفته‌های او را باز نمی‌گرداند:

فَمَا يَدُومُ سُورُورٌ مَا سُرِرَتْ بِهِ وَلَا يَرُدُّ عَلَيْكَ الْفَائِتَ الْحَزْنَ^{۲۸}
(۲/۴۶۸).

نتیجه

۱ - مضامین مشترک میان متنبی و مسعود سعد را می‌توان در دو بخش کاملاً متمایز دسته‌بندی کرد: نخست، درون مایه‌هایی که مسعود سعد در بیان آن بی‌گمان متأثر از متنبی بوده است؛ چه این گونه مضامین ابتدا از اندیشه و قاد متنبی جهیدن گرفته و چنان در دیوان وی نمود یافته که بزرگان ادب، معانی مشابه را در دیوان تمامی شاعران به آن ارجاع می‌دهند و اذعان دارند که تمامی از متنبی تأثیر پذیرفته‌اند.

دوم، اندیشه‌ها و مضامینی که برخاسته از اشتراکات روحی و فکری و شرایط همسان اجتماعی و سیاسی است. در واقع این گونه معانی چنان هستند که در آن با وجود همسانی، نشانی از ترجمه و اقتباس از ابیات متنبی دیده نمی‌شود. همسانی این دست معانی را تنها می‌توان از باب توارد خاطر به شمار آورد و باید آن‌ها را سرچشمه‌هایی انگاشت که شاعران هر یک به نوبه خود از آن جرعه‌ها برگرفته‌اند و بهره‌ها برده‌اند.

۲ - با واکاوی مضامین مشترک میان متنبی و مسعود سعد چنین دریافت می‌شود که این گونه مضامین بیشتر مشتمل بر ستایشگری اغراق‌آمیز، خودستایی شاعرانه و اندیشه‌های ناب انسانی است.

۳- هر دو شاعر در آفرینش امثال و حکم توانایی وافری داشته‌اند و کوشیده‌اند تا بینش خود را از زندگی و جهان پیرامون، در قالب بهترین جملات و کوتاهترین عبارات عرضه کنند و امثال و حکم منظوم بسیاری از خود برجای نهند. این گونه حکمت‌ها مبتنی بر مکتب فلسفی خاصی نیست بلکه از تجارب زندگی و آزموده‌های شخصی و سال‌های تنهایی در زندان و آگاهی از فرهنگ عربی و فارسی برخاسته است.

پی‌نوشت‌ها

۱- عوفی در این باره می‌گوید: مسعود سعد سه دیوان داشت که یکی به پارسی و دیگری به تازی و سومی به هندوی بود (مسعود سعد سلمان، ۱۳۲۴: ۲۴۷).

۲- اقامت من در سرزمین نخله مانند اقامت مسیح (ع) در میان یهودیان است.

من مانند صالح (ع) در میان قوم ثمود، در میان امتی که امیدوارم خداوند آنان را اصلاح کند، غریب افتاده‌ام.

۳- بهبهان امروزی.

۴- تمامی آنان که در این محفل گرد آمده‌اند خواهند دانست که من بهترین [بشری] هستم که [بر زمین] می‌گذارد. اسبان، شبان، بیابان، شمشیر، نیزه، کتاب و قلم مرا می‌شناسند.

۵- پناه می‌دهم نگاه راستین تو را از آن که مباد آماس را فریبهی انگارد.

۶- از این پس، برای پرهیز از تکرار، در ارجاع به دیوان مسعود سعد به ذکر شماره صفحه و در ارجاع به دیوان متنبی به ذکر شماره جلد و شماره صفحه اکتفا می‌شود.

۷- «تو گویی مردمان، فاختگانی هستند و دست جود و بخشش ممدوح طوق گردن ایشان».

ابوتمام پیش از متنبی مضمونی از این دست در دیوان خود آورده و چه بسا مسعود سعد به دیوان ابوتمام نیز نظر داشته است:

أَبْقَيْنَ فِي أَعْنَاقِ جُودِكَ جَوْهَرًا أَبْقِي مِنِّي مِنْ أَيَّطِوَاقٍ فِي أَيَّجِيَادٍ

(ابوتمام، ۱۹۹۴: ۱/ ۲۹۸)

۸- روزگاری است که مردمانش حقیر و بی‌مایه‌اند هرچند پیکرهایی تنومند دارند.

من با زیستن میان ایشان از شمار آنان نیستم چه کان زر در دل خاک است.

۹- ای زندان! اگر ماندن من در تو نقص من می‌بود، در درون صدف جای نمی‌گرفت.

بایسته ذکر است که الخبز آرزوی شاعر دوره عباسی پیشتر از متنبی چنین مضمونی را آورده است:

ولیس سکنای نقصانا لمنزلتی فیکم کما الدرّ لا یزری به الصدف

(العمیدی، ۱۹۶۱: ۳۲)

۱۰- اگر بر مردمان برتری داری در حالی که از آنان هستی، جای شگفت نیست که مشک از خون آهوست.

۱۱- هر آوایی جز آوای مرا رها کن زیرا منم آن خنیاگری که از وی حکایت‌ها کنند و دیگران تنها پژواک آوای من باشند.

۱۲- من آنم که نابینا در شعر من درمی‌نگرد و سروده‌هایم ناشنوا را می‌شنوایاند.

۱۳- تو را سپاس زیرا تنها لفظ گوهر شعر از من است و بخشنده آن گوهر تویی و من تنها آن را به رشته نظم کشیده‌ام.

۱۴- خدثان به معنای شب و روز است.

۱۵- تقدیر هر آن کس را که تو محرومش سازی، روزی نمی‌دهد و هر آن کس را که تو روزی دهنده‌اش باشی، محروم نمی‌سازد.

۱۶- نکوداشت آدمی [بعد از مرگ] عمر دوباره اوست و نیازمندی‌اش قوت روزانه او و باقی زندگی دل مشغولی اوست.

۱۷- مونت بودن برای خورشید مایه ننگ نیست همچنان که مذکر بودن برای هلال مایه فخر نیست.

۱۸- بزرگان آماج تیرهای زمانه‌اند حال آن که بی‌غم‌ترین مردم کسی است که کمترین بهره را از هوشمندی دارد.

۱۹- لازم به ذکر است که این سروده مسعود سعد برگردانی از دو بیت شاعر گمنام عرب است:

و لکّتی و إن کان اعتزائی إلی وزراء کلهم خیار
بنفسی لا بهم کالدرّ فخری وما أنا کالرماد أبوه نار

(دامادی، ۱۳۷۹: ۵۲۷).

۲۰- شرف خویش را وامدار قوم و قبیله‌ام نیستم بلکه آنان از وجود من شرافت یافته‌اند و نه به نیاکان خود که به خویشان می‌بالم.

[با این حال] نازش تمام عرب به آن‌هاست و پناه دادن به فرازبان و فریادرسی رانده‌شدگان کار آن‌هاست.

۲۱- دنیا همواره هر آنچه را که می‌بخشد، بازمی‌ستاند پس ای کاش بخشش او بخل می‌بود (کاش از آغاز چیزی نمی‌بخشید).

۲۲- دنیا مرا تشنه‌کام ساخت پس در طلب آب، آهنگ او کردم لکن باران بلایا را بر من فروریخت.

۲۳- جوانی مانع شکیبایی نیست که گاه شکیبایی در برنا و پیر یافت می‌شود.

۲۴- اگر خودشیفته‌ام، این خودشیفتگی انسان شگفتی است که برتر از خود کسی را نمی‌یابد.

۲۵- روانم در پیکری نزار همچون دندان‌افریز جاری است تا به آنجا که هرگاه باد وزیدن گیرد و جامه‌ام برگردد، پیکرم را نشانی نباشد. نزاری پیکرم را همین بس که هرگاه تو را ندا در دهم، مرا نخواهی دید.

سعدی شیرازی این بیت را از متنبی برگرفته و با ظرافت زیبایی به فارسی برگردان نموده است:

باد اگر در من اوفتد ببرد که نمانده‌ست زیر جامه تنی
(دامادی، ۱۳۷۹: ۱۸۳).

- ۲۶- در هر سرزمین که گام نهادم مردمانی بودند که چون گوسفند در پی برده‌ای می‌چریدند.
هر چند گمان می‌رود که بیت مسعود سعد برگرفته از این بیت متنبی باشد لکن از آن رو که در ادب عربی، چنین مضامینی را به وفور می‌توان یافت و از سویی امکان دارد این درون‌مایه برخاسته از توارد خاطر و نزدیکی اندیشه‌ها باشد، جانب احتیاط را پیشه ساختیم و این دو بیت را در بخش مضامین برآمده از توارد خاطر قرار دادیم «الله أعلم».
- ۲۷- عزت را در شراره‌های آتش بجوی و ذلت را هر چند در فردوس برین باشد، رها کن.
- ۲۸- شادمانی آنچه به آن شاد گشته‌ای، نمی‌پاید و اندوه از کفر رفته‌هایت را باز نمی‌گرداند.

منابع

الف) فارسی

- ۱- امیری خراسانی، احمد. (۱۳۸۳). *مفاخره در شعر فارسی*، تهران: دار الهدی.
- ۲- بهار، محمد تقی. (۱۳۳۷). *سبک‌شناسی*، تهران: امیرکبیر.
- ۳- دامادی، سید محمد. (۱۳۷۹). *مضامین مشترک در ادب فارسی و عربی*، تهران: دانشگاه تهران.
- ۴- دودپوتا، ع. م. (۱۳۸۲). *تاثیر شعر عربی بر تکامل شعر فارسی*، ترجمه سیروس شمیسا، تهران: صدای معاصر.
- ۵- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۸۵). *امثال و حکم*، تهران: امیرکبیر.
- ۶- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۰). *نقش بر آب*، تهران: معین.
- ۷- زینی‌وند، تورج. (اسفند ۱۳۸۹). *تحلیل تطبیقی بازتاب فرهنگ عربی در شعر مسعود سعد سلمان*، فصلنامه لسان مبین قزوین، ش ۲: ۱۲۲ - ۱۰۱.
- ۸- سهیلی خوانساری. (بی تا). *حصار نای*، تهران: کتابفروشی اسلامیة.
- ۹- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۲). *سبک‌شناسی شعر*، تهران: فردوس.
- ۱۰- صفا، ذبیح‌الله صفا. (۱۳۷۱). *تاریخ ادبیات ایران*، تهران: فردوس.
- ۱۱- ضیف، شوقی. (۱۳۸۴). *هنر و سبک‌های شعر عربی*، ترجمه مرضیه آباد، مشهد: دانشگاه فردوسی.
- ۱۲- عبد الجلیل، ج. م. (۱۳۸۱). *تاریخ ادبیات عرب*، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تهران: امیرکبیر.
- ۱۳- عوفی، محمد. (۱۳۲۴). *لباب الألباب*، تصحیح ادوارد براون، هند.
- ۱۴- فاخوری، حنا. (۱۳۶۱). *تاریخ ادبیات عربی*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: توس.
- ۱۵- فروزانفر، بدیع‌الزمان. (۱۳۵۸). *سخن و سخنوران*، تهران: خوارزمی.
- ۱۶- محفوظ، حسینعلی. (۱۳۷۷). *متنبی و سعدی*، تهران: روزنه.
- ۱۷- مسعود سعد سلمان. (۱۳۳۹). *دیوان مسعود سعد سلمان*، تصحیح رشید یاسمی، تهران: پیروز.
- ۱۸- منوچهریان، علی‌رضا. (۱۳۸۸). *ترجمه و تحلیل دیوان متنبی*، تهران: زوار.

۱۹- مومتمن، زین‌العابدین. (۱۳۷۱). تحول شعر فارسی، تهران: طهوری.

۲۰- نوریان، مهدی. (۱۳۷۵). از کوهسار بی‌فریاد، تهران: جامی.

ب) عربی

۱- ابن خلکان، شمس‌الدین ابو‌العباس أحمد بن إبراهيم. (۱۹۶۸). وفيات الأعيان، بيروت: دار صادر.

۲- ابن عباد، الصاحب بن إسماعيل. (۱۹۶۵). الأمثال السائرة، تحقيق الشيخ محمد حسن آل ياسين. بغداد: مكتبة النهضة.

۳- أبو تمام، حبيب بن أوس. (۱۹۹۴). ديوان أبي تمام، تحقيق راجي الأسمر، بيروت: دار الكتاب العربي.

۴- البغدادي، عبد القاهر بن عمر. (۱۹۹۷). خزائن الأدب و لبّ لباب لسان العرب، تحقيق عبد السلام محمد هارون، القاهرة: مكتبة الخانجي.

۵- الثعالبي، أبو منصور عبد الملك. (۱۴۰۳). يتيمة الدهر في محاسن أهل العصر، تحقيق مفيد محمد قميحة، بيروت: دار الكتب العلمية.

۶- الزغلول، محمد أحمد. (۲۰۰۴). تأثير الأدب العربي في أشعار الشاعر الفارسي مسعود سعد اللاهوري، فصلية إيران و العرب، عدد ۹: ۹۳-۷۵.

۷- العميدى، أبو سعيد محمد بن أحمد. (۱۹۶۱). الإبانة عن سرقات المتنبي، تحقيق: إبراهيم الدسوقي البساطي، مصر: دار المعارف.

۸- القيرواني، أبو الحسن بن رشيق. (۱۹۶۳). العمدة في محاسن الشعر وآدابه، تحقيق محمد محيي الدين عبد الحميد، القاهرة: مطبعة السعادة.

۹- المتنبي، أبو الطيب. (۱۴۲۸). شرح ديوان المتنبي، شرح عبد الرحمن البرقوقي، بيروت: دار الكتاب العربي.

۱۰- المحاسني، زكي. (۱۹۷۱). المتنبي، مصر: دار المعارف.